

درس: منطق

استاد: دکتر امیر دبیری مهر

بسمه تعالی

تعریف منطق:

خطاپذیری در رشته های ریاضی و فنی واضح است اما در علوم انسانی خطاها و گفتارها واضح و آشکار نمی باشد. بعنوان مثال در موضع گیری های سیاسی، گفتارهای متناقض از یک نفر، بعضاً بسیار وجود دارد. و این به این علت است که در عوام مردم ذهن منطبق بر منطق شکل نگرفته است.

منطق روش درست فکر کردن میباشد یعنی تشخیص اندیشه درست از نادرست بامنطق میسر است. منطق تشخیص اندیشه درست از نادرست، با ابزار زبان است به عبارت دیگر منطق خطاسنج اندیشه است و با ایجاد چارچوبی جلوی انحراف و خطای اندیشه را می گیرد و بازدارنده فکر از مغالطه و سفسطه است.

موضوع علم منطق، تعریف و استدلال یا برهان یا حجت است.

تعریف: یعنی تعریف مفاهیم از طریق تصور و روش درست درک و شناسایی آنها. هر مفهومی نیازمند تعریف است پایه و گام اول منطق ارائه تعریف از مفاهیم است.

استدلال: استدلال در حوزه ی قضایا معنی دارد ان هم به معنای تصدیق قضایا. استدلال به معنای روش درست درک و شناسایی قضایا است.

منطق صوری

معلم منطق صوری ارسطو است. اولین منبع و مرجع کتابی تحت عنوان ارغنون یا *organon* است که شامل شش فصل میباشد: مقولات، قیاس، برهان، جدل، مغالطه و شعر و خطابه.

تقریباً تمام منطق قدیم منطبق بر دسته بندی های فوق است.

منطق جدید

انقلاب در منطق با ظهور فرگه و راسل شکل گرفت و مفاهیم و موضوعاتی مانند منطق ربط، منطق زمان، منطق موجهاات، منطق های چندارزشی یا حساب گزاره ها، یا منطق جملات (منطق زبان) در آن مطرح شده است. منطق بر دو قسم است.

الف) تکوینی یا فکری

ب) نظری یا تدوینی: که موسس آن ارسطو است. موسس بودن ارسطو در علم منطق را بزرگانی همچو جرج سارتن در کتاب تاریخ علم (ترجمه احمد آرام)، فارابی در کتاب اوسط کبیر، ابن سینا در منطق شفا و سفسطه و ابن خلدون در مقدمه تأیید کرده اند.

ارسطو ابواب منطق را 8 گانه می داند.

1. مقولات یا به تعبیر خودش کاتگوریا : جنس های عالی هستند که محصول تجرید محسوسات در ذهن می باشند. مانند جوهر و عرض

2. عبارات: قضایای تصدیقی هستند (گزاره هایی که احتمال صدق و کذب آنها وجود دارد) - peri-ermenyas

3. قیاس (تحلیلات اول) Analutika

4. برهان و قیاس منتج به یقین (تحلیلات ثانی)

5. جدل: قیاس برای بیان مواضع و مغلوب کردن زبان خصم Topika

6. سفسطه: قیاس خلاف حق Perisofistikon

7. خطابه: قیاس برای برانگیختن جمهور (افکار عمومی) Retorika

8. شعر: قیاس برای افاده تمثیل و تشبیه Pevipoyetika

مورد 4 تا 8 را صناعات خمسه می گویند.

منطق شفای ابن سینا شرحی است بر ارغنون ارسطو: مشائیان آن را ارگانون نامیده اند تا نشان دهند منطق جزئی از فلسفه است نه همه فلسفه. یعنی ابزار و آلتیست برای پژوهشهای فلسفی، برخی از فلاسفه مقولات را از منطق خارج کرده و در فلسفه قرار داده اند. مانند ابن سینا زیرا ابن سینا معتقد بود موضوع منطق مقولات ثانی است در حالیکه مقولات، معقولات اول هستند. چنانکه او سخن از جواهر و اعراض را در الهیات شفاء مطرح کرده است.

سهره وردی در حکمه الاشراق و تفتازانی در تهذیب از ابن سینا پیروی کرده اند. همچنین امام فخر رازی در رساله الکمالیه و مباحث المشرقیه. اما خواجه نصیر در اساس الاقتباس و منطق التجرید و امام محمد غزالی در مقاصد الفلاسفه، مقولات را در ذیل فلسفه قرار داده اند.

ابن سینا شعر و خطابه و جدل را نیز از دایره منطق خارج می کند. بر این استدلال که اینها خارج از هدف منطق است. زیرا منطق دو هدف اصلی دارد 1. وصول به حقیقت با قیاس و برهان حقیقی 2. دوری از خطا و این دو غرض با آموختن عبارات قیاس و برهان حاصل می شود. از نظر شیخ الرئیس نسبت منطق به تعقل همانند نسبت علم عروض به شعر است. هرکه خواهد به دانش بشری دست یابد از آموختن و بکار بردن منطق بی نیاز نیست.

تجرید معلومات بر 4 قسم است.

1. احساس 2. تخیل 3. توهم 4. تعقل

احساس: هر یک از حواس صفتی از اشیاء را منتزع می سازد. مانند قوه بینایی که از قند، سفیدی آن را و قوه چشایی که شیرینی آن را در می یابد. تحقق احساس که نازلترین تجرید صفات اشیاء است، 3 شرط دارد. 1. حضور ماده پیش دریافت کننده 2. بودن عوارضی که در ماهیت معلوم مدخلیت ندارد مانند رنگ 3. جزئی بودن معلوم.

در تخیل شرط اول لازم نیست. در توهم دو شرط دوم معتبر نیست و در تعقل 3 شرط معتبر نیست. یعنی مفاهیم کلی و معانی مجرد از ماده دریافت می شود زیرا عقل قادر است ماهیت کلی را چنانکه هست فارغ از عوارض ماده و جزئیات درک نماید.

دسته بندی معقولات نزد فلاسفه:

1. معقولاتی که مادی هستند. یعنی با انتزاع و تجرید از مراحل احساس، تخیل و توهم، به مرحله تعقل می رسند. معقولات مادی صورت عقلی هم نامیده می شوند. مانند درخت، سنگ، به اینها معقولات اول هم گفته می شود که بدون مدخلیت حس تحقق نخواهد یافت.

2. معقولات دوم یا غیر مادی که احساس و تخیل در آنها راه ندارد. به عبارت دیگر بر معقولات اول عارض می گردد. مانند مفاهیم کلی انسان، جزئی مانند نوع، فعال، قیاس و استقراء معقولات ثانی یا هستی های ذهنی یا ماهیات موضوع علم منطق است. یعنی تعریف (معرف) و استدلال (حجت)

معقولات ثانی یا ماهیات به عبارتی موضوعات موضوعاتی ذهنی هستند که در خارج ما به ازایی ندارند. به عبارت دیگر معلوماتی هستند که برای آنها در خارج وجودی نیست.

تعریف هم به معنای بیان معانی الفاظ جزو منطق نیست. ولی چون تجرید معانی بدون الفاظ ناممکن است، ناگزیر باید بیان گردد. تا معانی الفاظ خاص که بیان منطقی مرسوم است، بیان شود.

بر این اساس موضوعات و مسائل علم منطق عبارت اند از:

1. تعریف؛ فایده و موضوع علم منطق
2. معانی الفاظ
3. کلیات خمس؛ جنس؛ فصل؛ نوع؛ عرض خاص و عرض عام
4. مقولات ده گانه؛ (یک ماهیت و 9 عرض)
5. حدود اسم و اقسام آن
6. قضایا و احکام آن

7. قیاس؛ استقراء و تمثیل

8. صناعت یا فن برهان

9. صناعت جدل یا مجادله

10. خطابه

11. شعر

مغالطه یا سفسطه

درستی یا نادرستی گزاره ها نه به محتوا، بلکه به صورت تصور و قالب آنها بستگی دارد. یعنی در منطق سوری یک کبری و یک صغری و یک نتیجه وجود دارد.

کبری: همه انسانها میرا هستند.

صغری: سقراط انسان است.

نتیجه: سقراط میراست.

صغری و کبری، مقدمات استدلال هستند. در اینجا سقراط موضوع و انسان محمول است.

تفکر سنتی متکی بر منطق ارسطو است و در منطق ارسطو فقط ساختار مهم است نه محتوا، ارسطو علم منطق را در واکنش به مغالطه سوفیست ها ایجاد کرد تا میزانی برای سنجش حق و باطل ایجاد کند؛ زیرا منطق ابزار سنجش تعریف و باز شناختن استدلال درست از نادرست میباشد منطق نقش شاقول را برای معمار ایفا میکند که راستی دیوار را با آن می سنجد. منطق نیز راستی و درستی تفکر و استدلال را بازمی نماید. تفکر در تعریف منطقی، مرتب ساختن معلوم ها برای دست یافتن به مجهولات است و بر همین اساس است که تفکر را پایانی نیست چون مجهولات را پایانی نیست.

از نظر منطقی، مقدمات و مبادی در صورتی مولد نتیجه اند که ترتیب ه یابند و تفکر همان نظم دادن به معلومات پیشین است. خطای ذهن بر دو نوع میباشد:

1) ممکن است مبادی به مثابه مصالح ساختمان نادرست باشد.

2) ممکن شکل و صورت تفکر و استدلال نادرست باشد.

مانند مغالطه و مقایسه کشورهای جهان سوم با کشورهای جهان اول.

مثال مبادی نادرست در منطق:

کبری: سقراط انسان است.

صغری: هر انسانی ستمگراست.

نتیجه سقراط ستمگراست. (نتیجه باطل است زیرا مبادی و مفروضات غلط است.)

مقدمه دوم در این استدلال باطل است لذا نتیجه باطل است. هر چند شکل استدلال درست است چون قیاس میباشد و اصطلاحاً بدیهی النتاج میباشد اما نتیجه غلط است.

مثال هیات و شکل نادرست در منطق:

کبری: سقراط انسان است.

صغری: سقراط عالم است.

نتیجه: انسان عالم است.

تصور: صورتهای ذهنی مجرد است بدون حکم یا گذراندن بی نظم صورت اشیاء در ذهن است مانند وجود آب. اما تصدیق حکم ذهن میان تصورات است. چه در مقام اثباتی و چه در مقام نفی. مانند سردی آب تصور و تصدیق چندگونه اند:

1. تصور بدیهی یا ضروری: تصویری که فهمش نیازمند تفکر نیست تصوری تصدیق بدیهی گفته میشود یعنی خودبه خود برای ذهن حاصل میشود.

2. تصور نظری یا اکتسابی: تصویری که خودبه خود برای ذهن معلوم نیست و حاصل شدنش نیازمند تفکر است مانند مثلث که در تعریف آن می نویسیم مثلث سه ضلع متقاطع است.

اما تصدیق خودبردوشکل است: بدیهی و نظری

تصدیق بدیهی: هرگاه ذهن برای حکم میان دو تصور به واسطه و دلیل نیازمند نباشد تصدیق بدیهی است. مانند کل از جزو بزرگتر است یا 5 از 4 بزرگتر است.

تصدیق نظری: زمانی که ذهن برای حکم میان دو تصور به واسطه و دلیل نیازمند است تصدیق نظری میباشد مانند زمین به دور خورشید می چرخد.

عامل اصلی دسته بندی فوق بساطت و ترکیب است. عناصر ذهنی بسیط روشن و بدیهی است مانند حرارت، اما عناصر ذهنی مرکب نظری و نیازمند به تعریف است مانند انسان خوب.

درک مفاهیم کلی؛ ویژگی انسان است. مثال امر کلی (اسم عام) خود انسان است. زیرا قابل انطباق بر افراد کثیری است و حتی افراد غیر متناهی. در علم ما با کلیات کار داریم اما در زندگی روزمره با جزئیات. منطق بیشتر با کلیات سرو کار دارد. بین دو امر کلی چهار گونه رابطه برقرار است.

1. رابطه تباین (جدایی) مانند انسان و درخت

2. رابطه تساوی (قلمروهای یکسان) مانند انسان خندان زیرا هر انسانی می خندد و هر که می خندد انسان است.

3. عموم و خصوص مطلق: هرگاه دو کلی به گونه ای باشد که یکی از آنها بر تمام افراد دیگری صدق کند ولی دیگری تنها بر برخی افراد آن صادق باشد دو کلی و نسبتشان را عام و خاص گویند مانند انسان و حیوان. زیرا هر انسانی حیوان است ولی هیچ حیوانی انسان نیست.

4. عموم و خصوص من وجه: هرگاه دو کلی ضمن داشتن قلمرو مشترک، دو قلمرو جدا از هم داشته باشند رابطه عام و خاص من وجه است. مانند انسان و سفید. برخی انسانها سفید اند و برخی سفیدها انسان اند.

کلیات خمسه: هر مفهوم کلی مانند انسان، درخت و غیره نسبت به مصادیق و افرادش به یکی از اقسام زیر است که عبارت اند از:

1. نوع 2. جنس 3. فصل 4. عرض خاص 5. عرض عام

نوع: تمام و عین ذات و تمام ماهیت افراد است. مانند انسانیت. مانند خط که ماهیت آن یک متصل یک بعدی است.

جنس: جزئی از ماهیت و ذات است و اعم از ماهیت است. ولی جزء اعم است. مانند حیوان بودن انسان. فصل: جزء ذات و ماهیت افراد که مساوی ذات افراد است، و آنها را از انواع دیگر که تحت جنسی قائلند، جدا می کنند مثل ناطق بودن که فصل انسان است یا در ریاضی متصل یک بعدی که جزء دیگر ماهیت خط است. عرض خاص: صفت و حالتی است که بر ماهیت و نوعی خاص عارض می شود مانند تعجب کردن و خندیدن که مختص انسان است. و خارج از ذات انسان است (انسان با خنده انسان نمی شود) ولی مساوی با ذات انسان است.

عرض عام: مثل راه رفتن که مختص همه حیوانات از جمله انسان است. که خارج از ذات افراد است ولی اعم از ذات افراد است. یعنی راه رفتن جزء ذات یا تمام ذات روندگان نیست.

انواع پرسش برای تبدیل مجهولات به معلومات:

پاسخ به این پرسشها وظیفه علم فلسفه است.

1. معنای لغوی 2. چیستی و ماهیت 3. هستی و وجود 4. خواص و حالات (کم و کیفیت) مکان، زمان و وضع 5. علت و چرایی ایجاد اعم از فاعلی و غایی (حوزه مشترک علم و فلسفه)

انواع تعریف در منطق:

الف) تعریف به حد (ب) تعریف به رسم

تعریف به حد: شامل دو قسمت است.

1. تام و کامل: شناخت ذات اشیاء و اجزای ماهیت مانند اجناس و فصول
2. ناقص: شناخت ناقص است مانند تعریف انسان به عنوان جوهری بالنده و حیوان (اجزای ماهیت شئی)
3. تعریف به رسم: شامل دو قسم است.
4. تام: دسترسی به احکام و عوارض به شکل متمایز
5. ناقص: دسترسی به احکام و عوارض به شکل غیر متمایز
6. تعریف برای رسیدن به معلوم تصویری از طریق مجهولات تصویری است. حجت یا برهان یا استدلال برای رسیدن به معلوم تصدیقی از طریق مجهولات تصدیقی است.

تعریف چند ویژگی دارد.

7. تعریف به اعم جایز نیست یعنی باید مانع باشد مانند مربع و دایره
8. تعریف به اخص جایز نیست باید جامع باشد
9. تعریف به تباین جایز نیست
10. تعریف دوری جایز نیست مانند مرغ و تخم مرغ که هیچ مجهولی را معلوم نمی نماید (دور باطل)
11. تعریف به اخفاء جایز نیست: در تعریف نباید به مفاهیم پیچیده تر رجوع شود و باید روشن باشد
12. تعریف به مساوی هم جایز نیست. مثلاً دفترچه چیست؟ نوت بوک

ذات: حقیقت هر چیزی است که اشیاء در ذات و ماهیت خود بدان نیازمندند. امر ذاتی نسبت به ذات به دلیل و اثبات نیاز ندارد و علت پذیر نیست. مثلاً وقتی می گوئیم انسان حیوان ناطق است، انسان نوع یا ذات است.

تعریف قضیه :

لفظ یا قول است یا مهمل . قول یا مفرد است یا مرکب . مرکب یا تام است یا ناقص . تام یا خبر است انشا . خبر یا صادق است یا کذب . بنابر این قضیه عبارت است از قول مرکب تام خبری که یا صادق است یا کاذب .

قضایای حملیه و شرطیه:

قضیه بر حسب رابطه و نسبت حکمیه بر دو قسمت است.

1. حملیه: حکم می‌کنیم ثبوت چیزی برای چیزی، علی‌الخبیره است. علی‌الخبیره است. خوابیده محمول است که بار شده بر علی (موضوع) "است" حکم است به عبارتی قضایای حملیه شامل موضوع و محمول است. موضوع جزء اول و محمول جزء دوم است.
2. شرطیه: مفاد یک قضیه مشروط به مفاد دیگری است. اگر علی خواب است من می‌آیم. دو طرف قضیه شرطیه یک مرکب تام خبری است.

شرطیه بر دو قسم است. الف) متصله ب) منفصله

متصله: یک طرف مستلزم دیگری است، بعد از برق صدای رعد می‌آید که بیانگر نوعی توازن و پیوستگی است.

منفصله: بیانگر گسستگی و تعاند است. عدد یا جفت است یا طلاق یا زوج یا فرد. قضایای شرطیه شامل مقدم و تالی است. مقدم جزء اول و تالی جزء دوم می‌باشد.

علوم بر 2 گونه است.

الف) علم حضوری ب) علم حصولی

علم حضوری: علم حضوری به تفکر نیاز ندارد. چه محسوس و چه نامحسوس؛ یعنی دانسته‌ای که بلافاصله برای ما قابل فهم است. مانند عرفان عملی؛ شهود؛ حس ششم

علم حصولی: نیازمند تفکر؛ تعقل و ابزار است. این 4 ابزار عبارت‌اند از تصور؛ تصدیق؛ تحدید (تقلیل)؛ استدلال (جهت برهان)

به عنوان مثال: توانا بود هر که دانا بود که تقلیل آن به دو کلمه می‌شود "دانا توانا است"

در تقلیل فوق دانا موضوع بحث ما است و توانا محمول است و "است" همان تصور ماست که هر دانایی توانا است.

کارکرد منطق جلوگیری از خطا در تفکر است. یعنی در تصور اشتباه نکنیم. در استدلال اشتباه نکنیم و بر اساس قواعد منطق تفکر کنیم. تفکر عزیزت یا حرکت از تصورات یا تصدیقات آشکارا و پیدا در ذهن است. به تصورات یا تصدیقات ناپیدا و نامشهود که در ذهن وجود ندارد؛ به عبارت دیگر حرکت از معلوم به مجهول است. این عزیزت ترتیب و هیات می‌خواهد با معیارهای درست که این معیارها را منطق به ما می‌دهد.

شرط وصول به تصورات و تصدیقات ناپیدا؛ ترتیب تصورات و تصدیقات پیدا است. طریق بدست آوردن تصورات ناپیدا؛ حد تام و مانند آن مثل حد ناقص و رسم تام و ناقص است. و راه بدست آوردن تصدیقات ناپیدا قیاس و مانند آن یعنی استقراء و تمثیل است.

2 معنای عرض:

یک عرض در برابر جوهر: عبارت از موجودی است که در تحقق خود نیاز به موضوع دارد به عبارت دیگر هستی اعراض در غیر و برای غیر است. مانند: سپیدی اندر جامه؛ (مانند رنگ لباس) جامه خود هست و سپیدی به واسطه جامه وجود دارد.

عرض در مدخل منطق: عبارت از مفهوم کلی است که پس از تمام شدن ماهیت و کامل شدن ذات بر آن عارض می شود. و بر دو گونه است: عرض خاص و عرض عام

عرض خاص مانند: خندان بودن بر انسان و عرض عام مانند: رونده بودن و حرکت کردن بر انسان

معنای وجود و ماهیت:

موجود یا وجود بر دو قسم است.

الف) واجب الوجود ب) ممکن الوجود

واجب الوجود: علت هستی موجودات از مجرد و ماده، غیر معلول دارای کمالات و فعلیتهای نامتناهی و نامحدود هستی آن برای بقای همه هستی ها ضروری است، محال است مفهوم نیستی بر آن وارد شود.

ممکن الوجود: موجودی معلوم و وابسته به علت کمالات آن محدود، معدود، متناهی است و بدون علت هستی بر او عارض نمی شود.

هر ممکنی از دو جزء ذهنی ترکیب شده است:

الف) کمالات و فعلیتهای که وجود است

ب) حدود و نهایتهای کمالات شامل جنس و فصل که ماهیت است.

مثال: درخت، انسان، دیوار، آسمان یک وجه مشترک اصلی دارند که وجود است و یک وجه تمایز دارند که ماهیت است.

اصالت وجود: اگر آثار مترتب بر ممکن الوجود وابسته به هستی آن باشد ماهیت، اعتباری و ساخته ذهن است. اگر اختلاف و دگرگونی به حدود و ماهیت های آنها باشد، و اختلاف آثار نشانه آن است، این آثار گوناگون معلول ماهیت های گوناگون است که تعریف اصالت ماهیت است.

جایگاه منطق در حکمت:

حکمت دانستن احوال موجودات است که بر دو قسم است: حکمت عملی و حکمت نظری
حکمت عملی وابسته به اختیار و اراده انسان است و بر 3 قسم می باشد. اخلاق و فقه، تدبیر منزل، سیاست
مدن؛ تفاوت این سه قسم از حکمت عملی در حوزه و میزان مشارکت انسان است.
حکمت نظری که هستی آنها به اختیار و حرکت ارادی انسان نیست. بر خلاف حکمت عملی عبارت اند از:
الف) منطق؛ دانستن احوال موجود برای علم دیگر (ب) طبیعات یا علوم طبیعی؛ که نیازمند علم به ماده در ذهن
و خارج است. ج) ریاضیات؛ که در خارج به ماده نیاز دارد (د) الهیات؛ که در ذهن و خارج به ماده محتاج نیست
منظور از خارج عالم ماده است.

هدایت عقل نظری:

مراتب تکامل نفس آدمی از قوه به فعل و از نقص به کمال را 4 مرتبه می دانند:

1. عقل هیولانی: فاقد نقوش است، اما استعداد پذیرفتن هر معقولی را دارد. عقل هیولانی استعداد دریافت
معقولات نخستین را گویند. معقولات نخستین در منطق اولیات نام دارد که در بحث مقدمات قیاس اموری
هستند که عقل به مجرد روپوشدن با آنها، آنها را تصدیق میکند. همین که موجودی دارای نفس عاقل
باشد، ولو آنکه تعلیمی فرانگرفته باشد، آنها را تصدیق میکند. مانند کل بزرگتر از جزء است. دو چیز مساوی
بایک چیز باهم برابرند. یا مانند استعداد کودک برای نقاشی.

2. عقل بالملکه: وقتی است که نفس ناطقه آماده تحصیل معقولات دوم یا معارف اکتسابی و دانستنی های
نظری است. از راه فکر و حدس (گمان) می باشد. مانند زوایای مثلث برابر 180 درجه است. حرکت علت
حرارت است.

3. عقل بالفعل: عقل به کمک معقولات اول و بدیهی، معقولات دوم را که اکتسابی هستند بدست می آورد
و در نفس ذخیره کرده و به آنها آگاهی می یابد. و هر وقت بخواهد میتواند آنها را در ذهن خود
حاضر کند. مانند توانایی نوشتن؛ یعنی دانستن روش نوشتن.

4. عقل مصطفاد یا عقل مطلق: در این مرحله عقل علوم را از عقل دیگری که بیرون از نفس انسان است،
که ما آن را عقل فعال می گوئیم کسب میکند و به مرحله کمال میرسد. مانند نسبت خورشید (عقل فعال) به
بینایی.

مراتب تکاملی عقل عملی:

1. تهذیب ظاهر با عمل به تکالیف

2. تهذیب باطن با تخلیه یا پیرایش

3. تخلیه و آراستگی (آرایش)

تهذیب ظاهر منوط به توفیق است. تهذیب باطن منوط به هدایت است و تخلیه منوط به الهام است.



به تعبیری عقل نظری تابع عقل عملی میشود.

قضایا در منطق:

قضیه در منطق خبری است که احتمال صدق و کذب در آن وجود دارد. و منطق بحث آن از اینجا آغاز میگردد. موضوع منطق قضایا هستند. در منطق جدید دسته بندی داریم؛ گزاره ها سه دسته اند:

1. گزاره ای عقلانی که امکان صدق-کذب آنها هست **rational**

2. گزاره های ضد عقل **anti rational**

3. عقل گریز **ir-rational**

زندگی بشر بیشتر در حوزه عقل گریز است. ؟

قضیه بر حسب رابطه و نسبت حکمیه بردو قسم است: 1. قضیه حملیه 2. قضیه شرطیه

در قضیه حملیه حکم میکنیم به ثبوت چیزی برای چیز دیگری. مانند علی خواب است. علی: موضوع
؛ خوابیدن: محمول ؛ است: حکم

حکم رابطه و نسبت است. قضایای حملیه دویخش دارد: موضوع و محمول.
اگر رابطه اعم از اتحادی یا ؟ یا تعاندی اثبات شود، قضیه موجهه است. اما اگر رابطه اعم از اتحادی یا ؟ یا تعاندی نقض شود، قضیه سالبه است.
قضیه شرطیه: در قضیه شرطیه مفاد یک قضیه مشروط به قضیه دیگر است. مانند اگر علی خواب است من می آیم.

قضایا رابطه و نسبت حکمیه: حملیه = موضوع + محمول + حکم

؟

شرطیه = قضیه + قضیه

دو طرف قضیه شرطیه مرکب تام خبری است. حال همین قضایای شرطیه دو مورد است: متصله و منفصله.
در قضیه متصله یک طرف مستلزم دیگری است. مانند اینکه بعد از برق صدای رعد می آید. اما در قضیه منفصله نوعی گسستگی و تعاند بین دو قضیه دیده میشود و استلزامی وجود ندارد. مانند اینکه عددی زوج است یا فرد.
قضایای حملیه دو گونه هستند؛ یا جزئی، حقیقی و شخصیه هستند، یا معنی کلی را به ذهن متبادر می سازند که به اینها قضایای محصوره می گوئیم. قضایای محصوره خود بر دو دسته اند: محصوره کلیه: یعنی همه را در بر می گیرد. محصوره جزئیه: یعنی بعضی را در بر می گیرد.
محصورات اربعه:

1. موجهه کلیه؛ مانند هرانسانی حیوان است.
 2. سالبه کلیه؛ مانند هیچ انسانی سنگ نیست.
 3. موجهه جزئیه؛ مانند بعضی حیوانات انسان اند.
 4. سالبه جزئیه؛ مانند بعضی حیوانات انسان نیستند.
- به "هر، هیچ و بعضی" در منطق سور گفته میشود. یعنی احکام سالیه و موجهه، کلیه و جزئیه هستند.
احکام قضایا:

میان دو قضیه یکی از چهار نسبت ذیل برقرار است؛

1. تناقض: یکی کذب است و دیگری صدق. محال است هر دو صادق یا کاذب باشد. مثال؛ هرانسانی تعجب میکند. بعضی انسانها تعجب نمی کنند.
2. تضاد: هرانسانی تعجب میکند. هیچ انسانی تعجب نمیکند.
3. تداخل: هرانسانی تعجب کننده است. بعضی انسانها تعجب کننده اند.
4. دخول تحت التضاد: بعضی تعجب میکنند. بعضی تعجب نمیکنند.

بعبارتی در این قضایا کذب هر یک مستلزم صدق دیگری است اما صدق هیچکدام مستلزم کذب دیگری نمی باشد. محال است هر دو کاذب باشند اما محال نیست هر دو صادق باشند.

توضیح تضاد: صدق هر یک مستلزم کذب دیگری است ولی عکس آن درست نیست محال است هر دو صادق باشند اما محال نیست هر دو کاذب باشند.

توضیح تناقض: یکی کاذب و دیگری صادق است. محال است هر دو صادق و کاذب باشند.

قیاس:

منطق حول حجت است. حجت یا برهان یعنی دستیابی به معلوم از طریق "معلومات و مجهولات" وضع مجهول از طریق تکیه بر معلومات اولیه. این دستیابی به معلومات و مجهولات بر سه قسم است:

1. جزئی به جزئی یا متباین به متباین، رابطه افقی، مانند تمثیل و قیاس فقها.
2. جزئی به کلی یا خاص به عام یا مشمول به شامل، که رابطه اینجا عمودی است و استقراء نامیده میشود.
3. کلی به جزئی، عام به خاص، شامل به مشمول؛ رابطه آن از بالا به پایین است و نزولی است که قیاس منطقی گویند.

قیاس بر دو گونه است؛ قیاس اقترانی، قیاس استثنایی.

قیاس اقترانی: در این قیاس هر قیاسی لا اقل دو قضیه است. بعنوان مثال؛

عالم مصور است. (قضیه اول، مقدمه صغرا)

هر مصوری حادث است. (قضیه دوم، مقدمه کبرا)

پس عالم حادث است. (نتیجه)

عالم: حد اصغر، حادث: حد اکبر، مصور: حد مشترک.

آهن فلز است، هر فلزی در حرارت منبسط میشود، آهن در حرارت منبسط میشود.

آهن، موضوع است. حرارت، محمول است. منبسط شدن، حکم است.

در قیاس اقترانی نتیجه بصورت پراکنده و ناقص در صغرا و کبرا آمده است.

قیاس استثنایی: اگر نتیجه یکجا در مقدمتین قرار بگیرد قیاس استثنایی است.

مقدمه اول قیاس استثنایی همواره یک قضیه شرطیه است. خواه منفصله و خواه متصله باشد. و مقدمه دوم یک استثناء است.

مثال:

اگر آهن فلز باشد در حرارت منبسط می شود. لکن آهن فلز است پس در حرارت منبسط می گردد.